

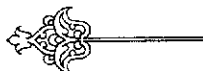
یک کتاب یک مقاله

مقالات این بخش:
حرکت در عصر اطلاعات به عصر عتلا فیت
دانشی کالا جدید

در بخش یک کتاب یک مقاله، به خلاصه ای از جدیدترین کتابهای منتشر شده جهان در عرصه بین المللی اختصاص دارد. این کتابها پرفروشترین، تأثیرگذارترین و موفقترینها در جهان مدیریت می باشد.



گروه مترجمان ميثاق مديران
info@MisaqModiran.com



حرکت در عصر اطلاعات به عصر عقلانیت

ذهنی کاملاً جدید

دانیل پینک Daniel Pink

چکیده

وکالت، حسابداری، رادیولوژی و مهندسی از شغل هایی هستند که وقتی بچه بودیم والدینمان دوست داشتند، یکی از آنها را انتخاب کنیم. اما پدران و مادران ما اشتباه می کردند. آینده، متعلق به افرادی متفاوت با ذهنیتی متفاوت است. عصر برتری "سمت چپ مغز" و عصر اطلاعات ناشی از آن، در حال ورود به جهانی جدید است که در آن، ویژگی ها و کیفیت های "سمت راست مغز" ابتکار، معنا بخشیدن و هم ذات پنداری (غالب خواهند بود. این موضوع، مبحث اصلی این خلاصه کتاب است) خلاصه ای که دو طرف مغز را استعاره های در قبال درک وضعیت دوران می داند.

به دنبال کتاب "هوش هیجانی" دانیل گولمن^۱ و کتاب مارکوس باکینگهام^۲ و دونالد کلیفتون^۳؛ "دانیل پینک" نگاهی تازه به این موضوع دارد وی معتقد است: افراد و سازمان ها باید نهایت بهره را از آن ببرند. بر مبنای تحقیقات انجام شده در جهان، کتاب با ذهنیتی کاملاً جدید، شش استعداد الزامی را بیان می دارد که موفقیت حرفه ای و کامیابی فردی به آن ها بستگی دارد: طراحی، طرح داستان، همخوانی، هم ذات پنداری، تفریح و معنا بخشیدن. همچنین این کتاب شامل شیوه ها و نمونه هایی از دیدگاه های کارشناسان سراسر جهان است و به خواننده کمک می کنند، ببینند ما انتظار داریم، جهان در آینده چه وضعیتی داشته باشد.

به علاوه، این خلاصه کتاب شامل این موارد است:

چرا تغییری شگرف (که البته تاکنون شناسایی نشده) هم اکنون در بخش اعظم جهان پیشرفته در حال رخ دادن است؟ تفاوت های میان نیمکره های راست و چپ مغز چیست؟ چرا سه عامل مهم اقتصادی و اجتماعی (و فور تخصص ها، خروج متخصصان از کشورها و اتوماسیون) ما را به عصر عقلانیت سوق می دهند؟

چرا افرادی که عقلانیت و ارتباطاتی برتر دارند، اساس و پایه زندگی مدرن را تشکیل می دهند؟

چگونه شش استعداد اصلی، می توانند به شما کمک کنند تا به سلامت وارد این عصر در حال ظهور شوید؟

مقدمه

در دهه های گذشته، به افراد خاصی، ذهنیتی خاصی تعلق داشت: برنامه نویسان رایانه ای که با کدهای کامپیوتری سر و کار داشتند، وکلایی که بر انعقاد قراردادها نظارت می کردند و فارغ التحصیلان رشته مدیریت بازرگانی که با آمار و ارقام سر و کار داشتند. اما آینده متعلق به افراد کاملاً متفاوتی است که دارای ذهنیتی کاملاً متفاوت هستند، افراد خلاق، الگوسازان و معنادهندگان. این افراد شامل هنرمندان، مخترعان، طراحان، داستان سرایان، مراقبت کنندگان، مشاوران و متفکران بزرگ می باشند که از بزرگ ترین مزایا در جوامع خود بهره مند خواهند شد.

تغییری شگرف که البته تاکنون شناسایی نشده، هم اکنون در بخش اعظم جهان پیشرفته در حال رخ دادن است. ما در حال حرکت از یک جامعه و اقتصاد مبتنی بر توانایی های منطقی و



1. Daniel Goleman
2. Marcus Buckingham
3. Donald Clifton

خطی، همچون توانایی های رایانه ای عصر اطلاعات، به سمت اقتصاد و جامعه‌ای مبتنی بر ابتکار، همخوانی و هم ذات پنداری در عصر عقلانیت هستیم.

این خلاصه، برای همه کسانی مفید است که می خواهند در این دنیای در حال ظهور بقا داشته باشند و در آن به تلاش و کوشش دست بزنند؛ یعنی افرادی که از کار و زندگی فعلی خود راضی نیستند، کارآفرینان و رهبران کسب و کار که می خواهند وارد موج بعدی شوند، والدینی که می خواهند فرزندانشان را برای آینده آماده و مهیا سازند و افرادی که توانایی هایشان در عصر اطلاعات نادیده گرفته شده است.

شش حس

شش استعداد اصلی وجود دارد؛ "شش حس" که موفقیت حرفه ای و رضایت فردی به طور افزاینده ای به آنها بستگی دارد: طراحی، طرح داستان، همخوانی، هم ذات پنداری، تفریح و معنا بخشیدن. اینها اساساً توانایی های بشر هستند که همگان می توانند از آنها نهایت استفاده را ببرند.

تغییر چنین موضوعات مهمی بسیار پیچیده است. اما استدلال

شش استعداد اصلی وجود دارد؛ "شش حس" که موفقیت حرفه ای و رضایت فردی به طور فزاینده ای به آنها بستگی دارد: طراحی، طرح داستان، همخوانی، هم ذات پنداری، تفریح و معنا بخشیدن. اینها اساساً توانایی های بشر هستند که همگان می توانند از آنها نهایت استفاده را ببرند.

مطرح شده در بطن چکیده کتاب، بسیار ساده است. برای تقریباً یک قرن، جامعه غرب، تحت سیطره یک نوع تفکر خاص و یک رویکرد در مقابل زندگی قرار داشتند که بسیار پیچیده و عمیقاً تحلیلی بوده است. ما در عصر "کارگران آگاه" قرار داریم؛ یعنی افرادی که در مورد اطلاعات و استفاده از آن به خوبی آموزش دیده اند. اما این روند در حال تغییر است.

با توجه به وجود نیروهای گوناگون (و فور موادی که دستاوردهای غیرمادی را تعمیق کرده، جهانی شدن با پراکنده ساختن متخصصان در سرتاسر دنیا و فن آوری های قوی که شیوه های خاص و دشوار کاری را حذف کرده است) ما در حال ورود به عصری جدید هستیم. این عصر، دارای یک نوع تفکر مجزا و رویکردی جدید در قبال زندگی است، می توان آن را "عقلانیت پیشرفته" و "ارتباطات پیشرفته" دانست. عقلانیت پیشرفته، دربرگیرنده توانایی شناخت الگوها و فرصت ها، ایجاد زیبایی های هنرمندانه و هیجانی، ایجاد رضایت و ترکیب عقاید نامرتبط در قالبی جدید و تازه است. ارتباطات پیشرفته دربرگیرنده

توانایی تأکید بر دیگران، درک تعاملات بشری، خشنودی از خود و دیگران، و دستیابی به اهداف و معانی است.

دو نیم کره

عامل هدایت، تغییر و تحول است و این عامل، دقیقاً در داخل بدن شما است. مغز ما به دو نیم کره تقسیم شده است. نیم کره چپ، دارای مهارت های زنجیره ای، منطقی و تحلیلی و نیم کره راست، دارای مهارت های غیرزنجیره ای، ذاتی و کلی نگر است.

ما حتی برای ساده ترین کارها نیازمند هر دو نیم کره مغز خود هستیم. اما تفاوت های مشخص میان این دو نیم کره، تأثیر بسیار قوی در تفسیر موقعیت کنونی و هدایت آینده ما دارند. امروزه، مهارت های شناخت و تعریف دوران گذشته (توانایی های نیم کره چپ که به عصر اطلاعات قدرت بخشیدند) الزاماً کافی نیستند. توانایی هایی که ما زمانی به آنها توجه نمی کردیم؛ توانایی های نیم کره راست همچون طراحی، طرح داستان، همخوانی، هم ذات پنداری، تفریح و معنا بخشیدن بیش از پیش در حال تأثیر گذاری هستند. هم اکنون برای افراد، خانواده ها و سازمان ها، موفقیت حرفه ای و رضایت فردی، نیازمند ذهنیتی کاملاً جدید است.

ظهور نیم کره راست مغز

در خارج از ساختمان یک بیمارستان بزرگ دولتی، باران بهاری در حال بارش است. در داخل، نویسنده در حال اسکن کردن مغزش است.

برای یافتن اینکه در این دنیای پیچیده و خودکار، چگونه ما مسیر زندگیمان را تعیین می کنیم، احتمالاً می توانیم چنین سرنخ هایی را در سازماندهی مغزمان بیابیم. بنابراین، نویسنده داوطلب شده تا به عنوان بخشی از یک گروه تحت کنترل (آنچه که محققان "داوطلبان بهداشتی" نامیده اند) در پروژه انستیتو بهداشت روانی در خارج از شهر واشنگتن شرکت کند. این تحقیق دربرگیرنده تصاویر مغز در زمان استراحت و در زمان کار است. این امر بدان معناست که نویسنده می تواند به زودی نحوه کارکرد اندام خود را طی چهار دهه ببیند و شاید در این فرآیند به تصویری روشن از آن برسد که همه ما را در تعیین مسیر آینده هدایت می کند.

شکم یک حیوان چهارپا

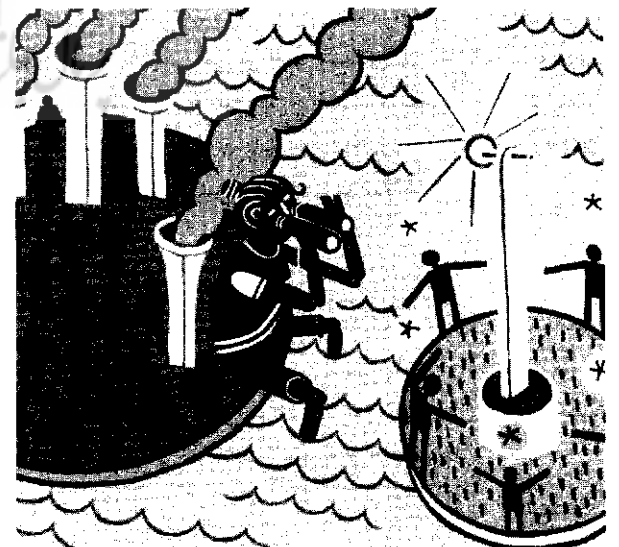
دستگاهی که او بر روی آن قرار دارد، متعلق به یکی از پیشرفته ترین دستگاه های تصویربرداری (ام آر آی) است. این دستگاه بزرگ که قطر دهانه آن ۴ فوت است، بیش از ۳۵۰۰۰ پاوند وزن دارد. در مرکز این دستگاه، یک فضای مدور قرار دارد که قطر آن حدود ۲ فوت است. تکنسین ها، برانکار او را وارد این دستگاه می کنند که چیزی شبیه به شکم یک حیوان چهارپا

است. با توجه به اینکه دستان او بسته شده اند و سقف دستگاه تنها دو اینچ با نوک بینی وی فاصله دارد، او احساس می کند که داخل یک اژدر گیر افتاده و به فراموشی سپرده شده است. پس از نیم ساعت، آنها موفق می شوند از مغز او عکس بگیرند. اسکن اولیه مغز همانند پرتو ای است که دستگاه آن را رنگ کرده است. در حالی که می توان به اطلاعات بسیاری از طریق این تصویر دست یافت، یک شیوه جدیدتر (که تصویربرداری کاربردی یا اف.ام.آر.آی. f.M.R.I نامیده می شود) می تواند تصاویر بهتری را از مغز ترسیم کند. در این روش، محققان از افراد داخل دستگاه می خواهند که کاری انجام دهد (زمزمه کردن یک ترانه، گوش دادن به یک لطیفه یا حل کردن جدول) و سپس بخش های مغز را در حالی که خون به آنها جریان می یابد، مورد بررسی قرار می دهند. این روش انقلابی را در علم پزشکی ایجاد کرده اند که باعث دستیابی به درکی عمیق تر از طیف تجارب انسانی شده است - از خواندن پریشی^۴ کودکان تا ساز و کارهای بیماری آلزایمر و نحوه پاسخ دادن والدین به گریه کودکانشان.

وضعیت نیم کره راست و چپ

مغز ما خارق العاده است. علی رغم تمامی پیچیدگی های مغز، تیپوگرافی گسترده آن کاری ساده است. مدت ها است که دانشمندان می دانند، یک خط، مغز را به دو بخش تقسیم می کند. تا همین اواخر، دیدگاه های علمی بر آن بود که این دو بخش، مجزا ولی ناهمگن هستند. بر اساس این نظریه، سمت چپ بخشی مهمی است. بخشی است که در واقع ما را انسان می سازد. بخش راست، یک بخش مکمل است. در گذشته، برخی آن را "ته مانده مغز" می دانستند. نیم کره چپ زنجیره ای، تحلیلی و عقلانی بود. نیم کره راست، غیر زنجیره ای، کوچک و غریزی بود.

این نگرش، تا مدت زمان زیادی (قرن بعد) هم ادامه داشت.



4. dyslexia

تا اینکه پروفیسوری به نام "رابرت اسپری^۵" درک ما از مغز و خودمان را تغییر داد. در اواخر دهه ۱۹۵۰، اسپری به مطالعه بیماریارانی پرداخت که دچار حملات صرع و نیازمند برداشتن "رابط میانی مغز" بودند که یک جسم پینه ای ضخیم با بیش از ۳۰۰ میلیون رشته عصبی است که دو نیم کره مغز را به یکدیگر پیوند می دهد. در تحقیق بر روی تعدادی از بیمارانی که این بخش از مغزشان برداشته شده بود، پروفیسور اسپری به این نتیجه رسید که چنین نگرشی غلط بوده است. بله، مغز ما به دو نیمه تقسیم شده است. همان طور که او می گوید: "نیمکره به اصطلاح کوچک که به نظر می رسد اهمیت چندانی ندارد و کمتر محققانی به آن توجه کرده است؛ در واقع در زمینه انجام برخی وظایف ذهنی، نقش و حتی مسئولیتی برتر دارد." به عبارت دیگر، سمت راست مغز، کم اهمیت تر از سمت چپ نیست. با توجه به تحقیق اسپری و ظهور فن آوری هایی همچون ام.آر.آی که به محققان اجازه می دهند تا عملاً به بررسی مغز بپردازند، امروزه نیم کره مغز اهمیت فراوانی یافته است. این یک واقعیت و موضوع مهم است. این امر به ما کمک می کند تا به یک انسان تبدیل شویم. هیچ دانشمند عصب شناسی، این

دو نیم کره مغز ما یک جانبه عمل نمی کنند. وقتی قدرت یکی کم می شود، بلافاصله قدرت دیگری افزایش می یابد. هر دو نیم کره، در زمینه هر کاری که ما انجام می دهیم، نقش ایفا می کنند.

موضوع را رد نمی کند. با این وجود، هنوز هم در آزمایشگاه ها و کلینیک های عصب شناسی، دو مفهوم اشتباه در مورد سمت راست مغز وجود دارند.

دیدگاه های غلط

این دو دیدگاه غلط، ماهیت متضادی با هم دارند؛ اما اشتباهی با هم مشترک اند. دیدگاه نخست سمت راست مغز را نجات دهنده و دیدگاه دوم آن را ویران کننده می داند.

حامیان دیدگاه اول به این شواهد علمی استناد می کنند که نیم کره راست پس از اثبات حقانیتش به تقدس رسیده است. آنها بر این باورند که سمت راست مغز، خاستگاه تمامی خوبی ها و عدالت در شرایط انسان است.

تا حدی در واکنش به مطالبی بی معنا و پوچ که در مورد سمت راست مغز گفته می شود، گروه دوم دیدگاهی کاملاً متضاد دارند. این نگرش بر حقانیت نیم کره راست مغز صحنه می گذارد؛

نیم کره راست به شدت مورد توجه قرار گرفته اند و می توانند، باعث تغییرات مهمی شوند.

و فور تخصص ها، خروج متخصصان آن ها از کشورها و اتوماسیون

این سه عامل متعلق به تفکر نیمکره راست هستند. و فور تخصص ها، نیازمند رضایت و حتی فراتر از آن است. این ویژگی اهمیت زیبایی و احساسات را افزایش داده و تلاش افراد برای یافتن معانی را تسریع کرده است. اهمیت برتری تفکر، تحت تاثیر نیم کره چپ کاهش یافته است. برای شرکت ها دیگر کافی نیست، محصولی را تولید کنند که قیمتی معقول و کارایی آن در حد کفایت است. این محصول باید زیبا، منحصر به فرد و با معنا باشد.

هم اکنون، متخصصان خارج از کشور بخش اعظم کارها را انجام می دهند و امروزه کار کردن بر اساس تفکرات نیم کره چپ اهمیت خود را از دست داده و به همین دلیل کارگران مجبور هستند در دنیای اطلاعاتی امروز، توانایی های بالایی را کسب کنند که نمی توان آنها را در دیگر کشورها یافت. از هر ۱۰ شغل در صنعت رایانه (نرم افزار و فن آوری اطلاعات در ایالات متحده) یک نفر طی دو سال آینده به خارج خواهد رفت. تا سال ۲۰۱۰ و از هر چهار شغل فن آوری اطلاعات، یک نفر از خارج در خواهد آمد. طبق تحقیق فارستر^۶، تا سال ۲۰۱۵، حداقل ۳/۳ میلیون نفر کارمند ستادی (یقه سفید) و ۱۳۶ میلیارد دلار دستمزد از ایالات متحده به کشورهای کم هزینه همانند هندوستان، چین و روسیه منتقل خواهد شد.^۷

اتوماسیون، تاثیر گذاری خود را بر کارکنان ستادی آغاز کرده و متخصصان تحت تاثیر نیم کره چپ را وادار کرده تا توانایی هایی را توسعه دهند؛ زیرا کامپیوترها نمی توانند کار آنها را سریع تر، بهتر و ارزان تر انجام دهند. دیگر جان هنری^۷ نمی تواند بر ماشین های بخار چیره شود و گری کاسپاروف^۸ که جان هنری مدرن است، دیگر نمی تواند برنامه دی بلو^۹ را شکست دهد. وقتی که منطق و محاسبه مطرح است، مردم دیگر نمی توانند با دستگاه ها رقابت کنند. ما باید قابلیت ها و استعدادهایی را توسعه دهیم که قابل جایگزینی با دستگاه ها نیستند.

عقلانیت پیشرفته، ارتباطات پیشرفته

برای بقا در این عصر، افراد و سازمان ها باید نحوه امرار معاش خود را بررسی کنند و این سه پرسش را از خودشان بپرسند: آیا کسی در خارج می تواند این کار را ارزان تر انجام دهد؟ آیا کامپیوتر می تواند آن را سریع تر انجام دهد؟

6. Forrester
7. John Henri
8. Gary Kasparov
9. Dee Blue

اما معتقد است، تاکید بر تفکر سمت راست مغز، می تواند پیشرفت های اقتصادی اجتماعی و عوامل عقلانی موجود در زندگی ما را به مخاطره بیافکند.

به هر حال، نیم کره راست نه ما را نجات می دهد و نه ما را نابود می کند. همانند هر واقعیتهایی، در این خصوص نیز واقعیت چیز دیگری است.

دیدگاه صحیح

دو نیم کره مغز ما یک جانبه عمل نمی کنند. وقتی قدرت یکی کم می شود، بلافاصله قدرت دیگری افزایش می یابد. هر دو نیم کره، در زمینه هر کاری که ما انجام می دهیم، نقش ایفا می کنند. با بیش از سه دهه پژوهش در مورد نیم کره های مغز، می توان چهار تفاوت مهم را مشخص کرد:

۱. نیم کره چپ، سمت راست بدن و نیم کره راست سمت چپ بدن ما را کنترل می کنند.
۲. نیم کره چپ زنجیره ای و مسلسل وار است، نیم کره راست

در جهانی همراه با و فور تخصص ها، خروج متخصصان از کشورها و اتوماسیون که در آن تفکر تحت تاثیر نیم کره چپ هنوز ضروری است و دیگر کافی نیست، ما باید تفکر خود را هم تحت تاثیر نیم کره راست توسعه دهیم و قابلیت هایی را که ناشی از عقلانیت پیشرفته و ارتباطات پیشرفته هستند، به کار بگیریم.

به صورت آنی عمل می نماید.

۳. نیم کره چپ متخصص متن است، نیم کره راست متخصص محتوا است.

۴. نیم کره چپ جزییات را تجزیه و تحلیل می کند، نیم کره راست آنها را در قالب تصویری بزرگ ترسیم می کند. ما، هم نیازمند تفکر تحت تاثیر نیم کره چپ (متوالی و زنجیره ای) و هم تفکر تحت تاثیر نیم کره راست (استعاره ای و محتوایی) هستیم؛ تا بتوانیم زندگی خود را پیش ببریم و جوامع خود را سامان دهیم؛ اما در حقیقت ما دارای تفکری دویبخشی هستیم.

البته، این روند در حال تغییر است و شاید شکل زندگی ما را عوض کند. از تفکر و اندیشه تحت تاثیر نیم کره چپ مغز به راننده و تفکر تحت تاثیر نیم کره راست به مسافر یاد می شود. حالا ناگهان تفکر تحت تاثیر نیم کره راست ابتکار عمل را به دست گرفته، بر پدال گاز می فشارد و مشخص می کند که ما باید چگونه و به کجا برویم. قابلیت های نیم کره چپ هنوز هم الزامی و ضروری هستند؛ اما دیگر کافی نیستند. در عوض، قابلیت های



آیا در عصر وفور تخصص ها، برای آنچه که من ارایه می کنم، تقاضا وجود دارد؟

اگر پاسخ شما به پرسش های ۱ و ۲ مثبت است، یا اگر پاسخ شما به پرسش ۳ منفی است، به در دستر افتاده اید. بقاء در دوران امروز، به توانایی انجام دادن کاری بستگی دارد که دیگران نمی توانند در خارج ارزان تر انجام دهند و کامپیوترهای قدرتمند نمی توانند آن را سریعتر انجام دهند.

به همین دلیل است که دیگر فن آوری پیشرفته کافی نیست. ما باید توانایی های پیشرفته خود را به کمک توانایی های حاصل از عقلانیت پیشرفته و ارتباطات پیشرفته تکمیل کنیم.

چگونه می توانیم خودمان را آماده عصر عقلانیت نماییم؟ در جهانی همراه با وفور تخصص ها، خروج متخصصان از کشورها و اتوماسیون که در آن تفکر تحت تأثیر نیم کره چپ هنوز ضروری است و دیگر کافی نیست، ما باید تفکر خود را هم تحت تأثیر نیم کره راست توسعه دهیم و قابلیت هایی را که ناشی از عقلانیت پیشرفته و ارتباطات پیشرفته هستند، به کار بگیریم. ما باید کاری را انجام دهیم که کارگران مطلع خارجی نمی توانند ارزان تر انجام دهند، رایانه ها نمی توانند سریعتر انجام دهند و می توانند نیازهای زیباشناسی، احساسی و معنوی عصر ما را برآورده سازند. اما در سطحی دیگر، این پاسخ کافی نیست. دقیقاً انتظار می رود که ما چه کاری انجام دهیم؟

این پاسخ می تواند برگرفته از شش توانایی که در عصر نوین الزامی هستند باشد. این استعدادها و توانایی ها، "شش حس" هستند: طراحی، طرح داستان، همخوانی، هم ذات پنداری، تفریح و معنا بخشیدن.

معرفی شش حس

در عصر عقلانیت، ما نیازمند تکمیل استدلال های نیم کره چپ، از طریق هدایت شش قابلیت اصلی مربوط به نیم کره راست، هستیم. این شش حس پیشرفته به ما کمک می کنند تا به ذهنیتی جدید در قبال نیازهای این عصر دست یابیم.

۱. فقط عمل نکنید، بلکه طراحی نمایید. امروزه، تولید کالایی که زیبا باشد و ما را به لحاظ احساسی درگیر خود کند، هم از نظر اقتصادی و هم از نظر فردی بسیار مهم است.

۲. فقط استدلال نکنید، بلکه طرح داستان کنید. در اصل تفریح، ارتباط و ادراک نه تنها یک توانایی، بلکه یک روش برای بیان عقاید است.

۳. فقط تمرکز نکنید، بلکه همخوانی کنید. آنچه که امروزه بیش از پیش مورد نیاز است، تحلیل نیست؛ بلکه مشاهده تصویری بزرگ، رفتن به فراسوی مرزها و توانایی ترکیب موضوعات مجزا در قالب یک کلیت جدید است.

۴. فقط منطقی نباشید، بلکه هم ذات پنداری کنید. ببینید چه عواملی باعث تمایز آن دسته از افرادی می شوند که توانایی خوبی در درک مردان و زنان زیر دست خود دارند.

۵. فقط جدی نباشید، بلکه تفریح کنید. متانت بیش از حد می تواند برای شغل شما بد و برای شرایط عمومی و کلی شما، حتی بدتر باشد. در عصر عقلانیت، همه ما باید تفریح کنیم.

۶. فقط به دنبال کلیات نباشید، بلکه به سراغ معنا بروید. جهانی

در عصر عقلانیت، ما نیازمند تکمیل استدلال های نیم کره چپ، از طریق هدایت شش قابلیت اصلی مربوط به نیم کره راست، هستیم. این شش حس پیشرفته به ما کمک می کنند تا به ذهنیتی جدید در قبال نیازهای این عصر دست یابیم.

مملو از مادیات، تمایلات و آرزوهای مهم تری را پیش رو ما قرار داده: هدفمندی، شفافیت در کار و رضایت معنوی.

طراحی

"گوردون مک کنزی"^{۱۰} که مدت ها فرد خلاق در شرکت هالمارک کاردز^{۱۱} بود، داستانی را تعریف کرد که یکباره سر از فرهنگ طراحان در آورد. مک کنزی در شکل یک فرد عادی از مدارس بازدید می کرد تا درباره تخصص و حرفه اش صحبت کند. او آشکارا به دانش آموزان می گفت که یک هنرمند است. او چرخه در کلاس های درس می زد، به آثار هنری روی دیوارها نگاه می کرد و با صدای بلند تعجب و شگفت خود را از این موضوع ابراز می داشت که چه کسی چنین شاهکارهایی را خلق کرده است. مک کنزی می پرسید: "چه تعداد هنرمند در کلاس شما هستند؟ آیا ممکن است دستشان را بالا ببرید؟"

واکنش ها همیشه به یک شکل بودند. در مهدکودک ها و کلاس اول دبستان، همه بچه ها دستشان را بالا می بردند. در

10. Gordon MacKenzie

11. Hallmark Cards

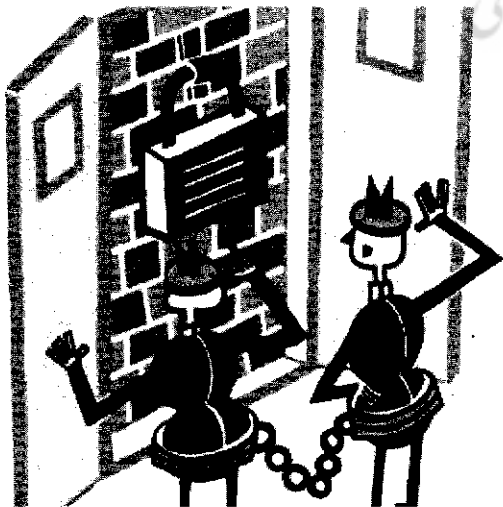
طراحی به یک قابلیت ضروری برای موفقیت فردی و حرفه‌ای است: نخست، به دلیل افزایش رفاه عمومی و پیشرفت های تکنولوژیکی، هم اکنون طراحی خوب بیش از هر زمانی در دسترس است؛ این امر موجب می شود مردم بیشتری در دوران فراغت خود به این سمت روی بیاورند و با کسب دانش تخصصی، به صاحب نظران این حوزه تبدیل شوند. دوم، در عصر و فور تخصص ها، طراحی اهمیت حیاتی برای اکثر کسب و کارها دارد و به شکل ابزاری، جهت تنوع سازی و روشی برای خلق بازارها جدید درآمده است. سوم، همچنان که مردم بیشتری به سراغ طراحی می روند، ما قادر خواهیم تا به طرحی جامع برای هدف نهایی خود؛ یعنی متحول ساختن جهان برسیم.

طرح داستان

در این مبحث، سه عامل مهم در عصر عقلانیت، شواهدی را در حمایت از تأثیر آنها بیان کردیم؛ چه تعداد از آنها را به خاطر می آورید؟

دیگر افرادی همچون گری کاسپاروف نمی توانند نماد هوش و حافظه باشند. آنها تنها نمایانگر بخشی از عملکرد ذهن ما هستند. داستان ها ساده تر به یاد آورده خواهند شد؛ زیرا به طرق گوناگونی، داستان ها به همان صورتی هستند که ما می توانیم به خاطر آوریم. مارک ترنر ۱۲ دانشمند علوم شناختی در کتاب "ذهن آراسته" چنین می نویسد: "تخیل نوشته شده؛ ابزاری اساسی برای اندیشه است. توانایی های عقلی ما به آن بستگی دارند. این بهترین ابزار برای ورود به آینده و پیش بینی برنامه ریزی و تشریح است."

اما داستان و طرح داستان در تمامی طول حیات بشر اهمیت داشته و محور اندیشه ما است؛ هر چند عصر اطلاعات، دوران بدی را گذراده است. هالیوود، بالیوود و دیگر مراکز تفریحی، هنر داستان سرایی را سرنگون ساختند. اما مابقی جامعه (تا آنجا که بتوانید فکرش را بکنید) داستان را یک واقعیت اجتماعی



12. Mark Turner

کلاس دوم، سه چهارم دانش آموزان دستشان را بلند می کردند. در کلاس سوم، تعداد کمی از بچه ها دست بلند می کردند. در کلاس ششم، هیچ دستی بالا نمی رفت. بچه ها به اطراف خود می نگرستند تا ببینند، آیا کسی در کلاس رفتار متفاوتی بروز می دهد یا خیر؟

طراحان و دیگر افراد خلاق داستان مک کنزی را تکرار کردند تا نشان دهند که جهان پیرامون، چقدر برای کار آنها ارزش کمی قابل است. وقتی مک کنزی داستان را برای تعداد زیادی از والدین این دانش آموزان تعریف می کرد، آنها به آرامی سر تکان می دادند. آنها یا خجالت می کشیدند، یا زیر لب غرولند می کردند. بدترین حالت این بود که آنها اعتراض کنند؛ اما واکنش آنها در بدترین حالت تنها ابراز تأسف بود.

در واقع، آنها باید برآشفته می شدند. آنها باید به مقامات مدارس مراجعه می کردند و از آنها توضیح می خواستند. باید فرزندان خود را فرا می خواندند و به مدیران مدارس و اعضای هیات امنای مدارس اعتراض می کردند. باید بدانیم که داستان مک کنزی برای دوران ما مصداق دارد.

ثروت ملت ها و رفاه افراد، به داشتن هنرمندانی در کلاس های

به دلیل افزایش رفاه عمومی و پیشرفت های تکنولوژیکی، هم اکنون طراحی خوب بیش از هر زمانی در دسترس است؛ این امر موجب می شود مردم بیشتری در دوران فراغت خود به این سمت روی بیاورند و با کسب دانش تخصصی، به صاحب نظران این حوزه تبدیل شوند.

درس بستگی دارد. در جهانی که با فور تخصص ها مواجه است و اتوماسیون و تأمین نیروهای متخصص از بیرون به اوج خود رسیده، هر کسی باید بدون توجه به تخصصش دارای احساس هنری باشد و ما باید همگی طراح باشیم.

کاربرد و اهمیت

طراحی یک رویکرد ذهنی کاملاً کلاسیک است. این امر ترکیبی از "کاربرد و اهمیت" است. یک طراح گرافیک باید بروشوری طراحی کند که به راحتی قابل خواندن است. اما در اثربخش ترین شکل ممکن، بروشور او باید منتقل کننده عقاید یا احساساتی باشد که کلمات نمی توانند بیان کنند. این همان اهمیت است. کاربرد، همانند تفکر تحت تأثیر نیم کره چپ است و اهمیت، همانند تفکر تحت تأثیر نیم کره راست است. امروزه با توجه به هر دو سبک فکری، کاربرد گسترده تر، ارزانتر و قابل حصول تر شده و همین امر، ارزش اهمیت آن را بالا برده است. کاربرد از طریق اهمیت افزایش می یابد. حداقل به سه دلیل،



۱۰ شب که به شدت خسته بودم، به رختخواب رفتم. عجیب اینکه نمی توانستم بخوابم. کمی مطالعه کردم و سپس سعی کردم بخوابم. اما نه. حدود ساعت ۱ بامداد از پله ها پایین رفتم، یک لیوان نوشیدنی خوردم و روزنامه های روز قبل را خواندم. دوباره یک لیوان نوشیدنی خوردم. نهایتاً در ساعت ۳:۰۶ صبح خوابیدم. این دقیقاً آخرین عددی است که از ساعت کنار تختم دیده بودم. بعد، بچه ۱۸ ماهه ام طبق عادت هر روز، برای خوردن شیر بیدار شد. تا ساعت ۷ صبح آماده شدم و رأس ساعت ۸ در دفترم بودم و با همان مشکلات و بن بست های روز قبل مواجه شدم. واقعاً خسته شده ام. خمیازه می کشم. وقتی به رخدادهای دیروز فکر می کنم، باز خمیازه می کشم. " برای لحظه ای توقف کنید. دقیقاً گذشته، خمیازه کشیدید؟ وقتی داستان بی خوابی نویسنده را خواندید و تصویر خمیازه کشیدن او را مجسم کردید، آیا شما هم خمیازه کشیدید؟ اگر بله، احتمالاً شما دارای استعداد طبیعی در قبال توانایی ضروری بعدی هستید یعنی هم ذات پنداری.

می دانند. در داستان ها، حقایق روشن می شوند. در عصر عقلانیت به حداقل رساندن اهمیت داستان، شما را در یک منجلاب حرفه ای و شخصی قرار خواهد داد. واقعیت آن است که حقایق به طور گسترده ای عیان شده اند و در نتیجه از ارزش آنها کاسته شده است. آنچه امروزه اهمیت دارد، توانایی گنجاندن این حقایق در متن و ارائه آنها در قالب یک تأثیر هیجانی و احساسی است.

استعداد "همخوانی" یا همان سمفونی، توانایی کنار هم قرار دادن موضوعات مختلف است. این یک توانایی خوب برای همیاری است، نه برای تجزیه و تحلیل. از آن می توان برای مشاهده روابط میان موضوعات به ظاهر بی ربط، یافتن الگوهای مهم به جای ارزیابی پاسخ های خاص و اختراع محصولی جدید به جای ترکیب کردن عناصری که هیچ کس فکر نمی کرده که بتوان آنها را ترکیب نمود، استفاده کرد.

همخوانی

استعداد "همخوانی" یا همان سمفونی، توانایی کنار هم قرار دادن موضوعات مختلف است. این یک توانایی خوب برای همیاری است، نه برای تجزیه و تحلیل. از آن می توان برای مشاهده روابط میان موضوعات به ظاهر بی ربط، یافتن الگوهای مهم به جای ارزیابی پاسخ های خاص و اختراع محصولی جدید به جای ترکیب کردن عناصری که هیچ کس فکر نمی کرده که بتوان آنها را ترکیب نمود، استفاده کرد.

هم ذات پنداری توانایی تصور خودتان به جای فردی دیگر و درک احساس او است. این توانایی، با گذاردن در جای پای دیگران، دیدن از چشم آنها و احساس کردن از قلب آنان است. این کاری است که ما به طور غریزی انجام می دهیم، نه به صورت عمدی. اما هم ذات پنداری، همدردی یا دلسوزی نیست. همدردی؛ یعنی داشتن احساسی بد در مورد فردی دیگر. این احساس در مورد فردی دیگری است؛ یعنی فکر می کنیم اگر جای او بودیم، چه احساسی داشتیم.

همخوانی ویژگی نیم کره راست است. چنین تفکری، نشانگر توانایی موسیقی سازان و رهبران ارکسترهای موسیقی است که شغلشان دربرگیرنده انبوهی از نت ها، ابزار، نوازندگان و تولید اصواتی متحد و دلنواز است. البته همخوانی امروز، به یک توانایی ضروری برای جمعیت بیشتری تبدیل شده است. دلیل آن را هم باید در همان سه عامل عصر عقلانیت جستجو کرد.

هم ذات پنداری

هم ذات پنداری، تجربه کردن جهان از منظر فردی دیگر است. البته، هم ذات پنداری نیز همانند دیگر قابلیت ها، در عصر اطلاعات، رشد مناسبی نکرده است. این امر غالباً نادیده گرفته شده است. حالا زمان آن فرا رسیده، محدودیت های یک رویکرد فردی را ببینیم که برگرفته از تفکر نیم کره چپ است. کتاب دانیل گولمن ۱۳ با نام "هوش هیجانی"، نمایانگر آغاز این تحول است.

نویسنده ای می نویسد: "دیروز روز سختی بود. از صبح تا شب یکسره کار کردم، به بن بست می رسیدم و سعی کردم از شر کارهای تازه و ناخواسته راحت شوم. مجبور بودم با یک بچه هفت ساله که آب از دماغش می ریخت، یک بچه پنج ساله که دنداننش افتاده بود و یک بچه ۵ ماهه که داشت با چیدن کاشی های کوچک، روابط علت و معلولی را تجربه می کرد، سر و کله بزنم. بعد از ظهر همان روز، ۵ مایل دویدم. پس از خوردن با عجله شام، به دفترم برگشتم و چند ساعت دیگر کار کردم. در ساعت

گولمن استدلال می کند، توانایی های هیجانی حتی مهم تر از توانایی های هوشی است و جهان نیز این ایده را پذیرفته است. پس از ۱۰ سال، عصر عقلانیت در حال ظهور است. وقتی گولمن کتابش را می نوشت، اینترنت تازه در آغاز راه بود و برنامه نویسان ماهر هندی در مدرسه بودند. امروزه دستیابی سریع و گسترده همراه با کارکنان ماهر خارجی، باعث شده اند که توانایی هایی غیر از ضریب هوشی اهمیت پیدا کنند. آن توانایی ثابتی که بازآفرینی اش برای رایانه ها و حتی بسیاری از نیروهای خارجی غیرممکن است، هم ذات پنداری است.

تفریح و تفنن

چرا دکتر مادن کاتاریا ۱۴ می خندد؟

توضیح آن کمی پیچیده تر از آن چیزی است که شما فکر می کنید. کاتاریا که یک پزشک در مومبایی ۱۵ هندوستان است، دوست دارد خیلی زیاد بخندد. در واقع، او معتقد است، خنده می تواند مانند یک ویروس خوب باشد که باید به افراد، جوامع

هم ذات پنداری، تجربه کردن جهان از منظر فردی دیگر است. البته، هم ذات پنداری نیز همانند دیگر قابلیت ها، در عصر اطلاعات رشد مناسبی نکرده است. این امر غالباً نادیده گرفته شده است. حالا زمان آن فرا رسیده، محدودیت های یک رویکرد فردی را ببینیم که برگرفته از تفکر نیم کره چپ است. کتاب دانیل گولمن با نام "هوش هیجانی"، نمایانگر آغاز این تحول است.

و حتی ملت ها سرایت کند. شهرت او در سرتاسر جهان به ویژه مقبولیت تدریجی کلوپ های خنده او در ادارات، نمایانگر یک بعد مهم دیگر از عصر عقلانیت است. حرکت از جدیت شدید به سوی یک توانایی دیگر نیم کره راست یعنی تفریح و تفنن. کاتاریا می گوید: "وقتی تفریح می کنید، سمت راست مغزتان را فعال می نمایید. نیم کره راست نامحدود است. شما می توانید هر چیزی باشید که دوست دارید."

در نقطه مقابل کاتاریا و کلوپ های خنده ای که او در محیط های اداری به راه انداخته، می توان به شرکت فورد ۱۶ در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ اشاره کرد. در کارخانه فورد، خندیدن یک تخلف انضباطی بود و زمزمه کردن، سوت زدن و بلند خندیدن نشانگر نافرمانی بود با این تصور که اگر چنین افرادی از دیگران جدا نشوند، آنها را آلوده خواهند کرد.

اما در عصر عقلانیت، تفریح و تفنن رایج و الزامی شده و حتی این امر به یک استراتژی سازمانی تبدیل شده است. به کسب و کار یک شرکت هواپیمایی توجه کنید. شرکت هواپیمایی جنوب غرب، یکی از موفق ترین شرکت های حمل و نقل امروز است که دارای سودآوری منطقی است و این در حالی است که تاکنون بسیاری از رقبای آن از میدان به در شده اند. یک عبارت ساده، نشانگر این موفقیت بزرگ است: "افراد به ندرت در کارشان موفق می شوند؛ مگر اینکه از کاری که انجام می دهند، احساس شادی و شغف کنند." این جمله، ۱۸۰ درجه با دوران خشک فورد تفاوت دارد. این موضوع تنها به شرکت های آمریکایی محدود نمی شود. به گزارش وال استریت ژورنال ۱۷، بیش از ۱۵۰ شرکت اروپایی همانند نوکیا ۱۸، آکاتل ۱۹، و دایملر کرایسلر ۲۰ از تکنیک "تفریح جدی ۲۱" استفاده می کنند که در آن از بلوک های پلاستیکی (لگو) برای آموزش مدیران سازمانی استفاده می شود. در عصر عقلانیت، تفریح و تفنن فقط تفریح و تفنن نیست؛ همان طور که خندیدن فقط خندیدن نیست.

معنا بخشیدن

در اوایل زمستان ۱۹۴۲، مقامات اتریش، صدها نفر را در شهر وین دستگیر کردند که در میان آنها یک روان پزشک جوان به نام "ویکتور فرانکل ۲۲" حضور داشت. در آن زمان، فرانکل شخصیتی برجسته در حوزه کاری خویش و در حال توسعه یک نظریه جدید در قبال علم روان شناسی بود. او و همسرش "تیلی ۲۳" حمله پلیس را پیش بینی کرده بودند و سعی کردند، مهم ترین دارایی هایشان از جمله کتابی که فرانکل درباره نظریه هایش نوشته بود همراه خود ببرند؛ اگرچه تیلی این کتاب را به کت همسرش دوخته بود، اما در نهایت این کتاب گم شد. سه سال بعد، همسر، برادر، مادر و پدر فرانکل به اعدام در اطاق گاز محکوم شدند. در همان حال فرانکل تلاش می کرد، کتابش را باز نویسی کند. در سال ۱۹۴۶ که متفقین اردوگاه ها را آزاد کردند، دست نوشته های او به یکی از قوی ترین و ماندگارترین آثار قرن گذشته تبدیل شدند، یعنی کتاب "جستجوی انسان برای معنا".

در این کتاب فرانکل توضیح می دهد، چگونه علی رغم کار و حفاظت شدید و غذای اندک زنده مانده است. او به بررسی نظریه ای می پردازد که قبل از دستگیری مطرح کرده بود. او می گوید: "مهم ترین دغدغه انسان دستیابی به شادی یا اجتناب

17. Wall Street Journal

18. Nokia

19. Alcatel

20. Chrysler-Daimler

21. serious play

22. Viktor Frankl

23. Tilly

14. Madan Kataria

15. Mumbai

16. Ford Motor Co.

همانند یک فرد نابینا که دارای حس شنوایی بسیار قوی است، یک فرد مبتلا به صرع نیز در برخی زمینه‌ها توانایی‌هایی فراتر از دیگران دارد. سالی شایویتز^{۲۵} دانشمند عصب‌شناسی و متخصص بیماری صرع در دانشگاه ییل^{۲۶} می‌نویسد: "مبتلایان به صرع به شکلی متفاوت می‌اندیشند. آنها توانایی فوق‌العاده‌ای در قبال حل مسایل دارند، همیشه تصاویری بزرگ در ذهنشان ترسیم می‌کنند و مشکلات را ساده می‌سازند. آنها قدرت بالایی در نگارش گزارش ندارند؛ اما از قدرت روپبردازی و خیالبافی بالایی برخوردارند." افرادی، همچون "چارلز شواب^{۲۷}" که فروشگاه‌های ارزان‌فروشی را ابداع کرد و "ریچارد برانسون^{۲۸}" که انقلابی را در موسیقی و صنعت هوایی پدید آورد، هر دو بیماری صرع خود را رمز موفقیتشان می‌دانند.

کلام آخر

عصر عقلانیت در حال طلوع است. آنانی که امیدوارند در این عصر بقاء یابند، باید توانایی‌های عقلانی و ارتباطی پیشرفته‌ای داشته باشند. این وضعیت، هم جذاب است و هم پرخطر. جذابیت آن در دموکراتیک بودن عصر عقلانیت است و خطر آن در این که جهان در فضایی مبهم به جلو می‌رود. اولین گروه از کسانی که ذهنیتی جدید را توسعه می‌دهند و توانایی‌های ارتباطی و عقلانی پیشرفته‌ای را به دست می‌آورند، باید عالی عمل کنند. مابقی (آنانی که کند حرکت می‌کنند یا اصلاً حرکت نمی‌کنند) ممکن است این فرصت را از دست بدهند یا حتی متحمل ضرری شدید شوند. انتخاب با شما است.



از درد نیست؛ بلکه یافتن معنا برای زندگی است." فرانکل و دیگران به دنبال یافتن معنا و هدف، حتی در بدترین شرایط اردوگاهی بودند. یافتن معنا عاملی است که در همه‌ما وجود دارد و می‌تواند ترکیبی از شرایط بیرونی و داخلی را به دنبال داشته باشد و نکته آخر، کلید کتاب فرانکل است و تا به امروز هم چنین بوده است. در نخستین سال‌های قرن ۲۱، عوامل مختلفی باعث ایجاد شرایطی شده‌اند که قبلاً کسی تصور آنها را هم نمی‌کرد. "رابرت ویلیام فاگل^{۲۴}" برنده جایزه نوبل اقتصاد، آن را "چهارمین بیداری بزرگ" می‌نامد. ما می‌توانیم هر نامی برای آن در نظر بگیریم. معنا به یک جنبه محوری در کار و زندگی ما تبدیل شده است. پیگیری معنا، مسلماً کار ساده‌ای نیست. نمی‌توانید یک کتاب راهنما برای کار بخرید. اما دو روش عملی برای افراد، خانواده و شرکت‌ها وجود دارد تا جستجوی معنا را آغاز کنند: جدی گرفتن شروع کار و معنویت و جدی گرفتن شادی در آغاز کار.

مرض صرع و میلیونرها

تحقیقی جالب که به تازگی انجام شده، حکایت از آن دارد که احتمال اینکه میلیونرها مبتلا به بیماری صرع باشند، چهار برابر دیگران است. چرا؟ حملات صرع ارتباط مستقیمی با خصوصیتی همچون تفکر، استمرار در کار و استدلال دارند.

میثاق مدیران سرمایه‌گذاری مطمئن شما در توسعه مدیریت ایران را گرامی داشته، امیدوارست در خلق مزیت رقابتی، موثر واقع شود.

امور مشترکین ۸۸۷۸۷۵۶۴

24. Robert William Fogel

25. Sally Shaywitz

26. Yale

27. Charles Schwab

28. Richard Branson